

سلام آخر



روایت‌هایی زنانه از بدرقه پیکر امام (ره)

● فاطمه بختیاری / خرداد ۱۳۶۸ و آن لحظه‌ای که صدای لرزان گوینده، خبر تلخ وداع امام خمینی (ره) را از این دنیا داد، خیلی‌ها به خاطر دارند و از آن لحظه خاطرات زیادی دارند. با چند نفر از زنان مشهدی که از آن روزها خاطره دارند همراه شده و از خاطراتی شنیده‌ایم که به گواه خودشان هرگز کهنه و قدیمی نخواهد شد.

● اشک پدرم را دیدم

کلاس دوم ابتدایی بودم رفته بودم سرصف نان، آن زمان ها صبح نانوايي خیلی شلوغ بود. توی صف بودم دیدم خانم‌ها و آقایون همه گریه می کردند بعضی‌ها یواشکی بعضی‌ها بلند بلند. من نمی دانستم چه شده حتی چند خانم مهاجر افغانستانی هم بلند بلند گریه می کردند. نان خریدم و آمدم خانه. وارد حیاط شدم دیدم پدرم گریه می کند. خیلی ناراحت شدم، آخر پدرم خیلی ایهت داشت خیلی دوستش داشتم برایم سخت شد که چرا پدرم گریه می کند. بعد از خواهر و برادرهایم شنیدم امام خمینی (ره) فوت کرده... من اشک پدرم را اولین بار آنجا دیدم.

مرضیه روشن ضمیر
عضو شورای اجتماعی محله و مددکار اجتماعی

● دنیا روی سرم خراب شد

من کلاس سوم راهنمایی بودم. آن روز امتحان زبان داشتیم. شبش کلی درس خوانده بودم. صبح حاضر می شدم بروم مدرسه که خانم همسایه آمد و گفت امروز که مدرسه تعطیل! گفتیم نه ما امتحان داریم! گفت رادیو گفته امام خمینی (ره) فوت کرده‌اند! تا گفت دنیا روی سرم خراب شد، چه وحشتناک بود شنیدن این خبر، آخر شب تلویزیون می گفت برای سلامتی امام دعا کنید، آخر چرادرای من قبول نشده بود! این خاطره غمناک هیچ وقت از یادم نمی رود.

ناهید پردل کاخکی
فعال جهادی، عضو شورای اجتماعی محله